

تعلیم و تربیت انتقادی هنری ژبرو در گفتگو با او

(عصیانی ایلچی یا پرده دری از مطامع نو- آزاد منشی)



سید ابراهیم ابطحی

استادیار دانشکده مهندسی کامپیوتر - دانشگاه صنعتی شریف

abtahi@sharif.edu

نگاه کاسب کارانه به آموزش به ویژه آموزش عالی ، در کنار ناکارآمدی موجب رنج بسیاری از دلسوزان تعلیم و تربیت است که حتی تعدیل ظریف و گاه صادقانه و راه حل گونه ی آموزش تقاضا محور از آن ، کاهنده نگرانی نیست. فخر دانشگاه های معتبر جهان به سرمایه هایشان در بورس - هرچند بیشتر از منابع خیریه - لبخند تلخی بر چهره ها می آورد که لبخند ناشی از رضایت از یک تمکن و گریز این نهادها از فقر و فاقه ، اما همراه با تلخی حسرت تفوق و معیار گونگی پول در این ساحت است.

مصاحبه یک پسا نوگرای منتقد کمابیش تندرو

اما در مصاحبه اخیر **هنری ژيرو**^۱ از نظریه پردازان پسا نوگرای^۲ تعلیم و تربیت انتقادی^۳ او با بی پروائی در حد گستاخی - تعبیر احتمالی مومنان به نگره ی نو-آزادمنشی^۴ - به این دیدگاه می تازد: " آموزش عالی شاید یکی از معدود نهادهای باقی مانده در جوامع نو - آزادمنش باشد که فضائی حمایتی در اختیار جوانان می گذاردا سوال کنند، زیر سوال ببرندو بر خلاف جریان آب شنا کنند.نو-آزادمنشی چنین فضائی را خطرناک می یابد. آنها هر کاری کرده اند تا آموزش عالی را از بین ببرند.یعنی آموزش عالی به منزله فضائی که در آن دانشجویان می توانند شهروندی انتقادی خود را پیاده کنند.استادان می توانند در ساختار حاکم بر آن مشارکت داشته باشند و آموزش می تواند به عنوان یک حق تعریف شود نه امتیاز"^۵. اما **ژيرو** حرف های اساسی تر هم دارد: " آموزش عالی در هماهنگی هر چه بیشتر با نیروهای بازار، عمدتا مملو از تدریس اصول تجارت ارزش های شرکتی است و در یک فرهنگ حسابرسی نو - آزادمنش ، مدیران دانشگاه همان ارزشی را دارند که هیئت مدیره شرکت ها یا دیوانسالارها با کالایی شدن بیش از پیش دانش ، بسیاری از دانشکده ها **مک دونالدی** شده اند و نتیجه آن را می توان در برنامه های آموزشی آنها دیدکه شبیه فهرست غذا فروشی های فوری^۶ است. از این گذشته اساتید دانشگاه روز به روز بیشتر تابع الگوی مناسبات کاری **وال مارت** می شوند.مناسباتی که هدفشان به گفته **نوام چامسکی** کاهش هزینه های کار و افزایش سرسپردگی کارگران است.در عصر بی ثباتی و انعطاف پذیری ، اکثر اساتید پاره وقت شده اند. حداقل حقوق می گیرند. مهار شرایط کاری شان را از دست داده اند. پاداش هایشان کم شده و در کلاس هایشان بحث های انتقادی مربوط به موضوعات اجتماعی را طرح نمی

^۱ - Henry Giroux

^۲ - Post-Modern

^۳ - Critical learning

^۴ - نئو لیبرالیسم

^۵ - روایتی از گفتگو با هنری ژيرو - نظریه پرداز تعلیم و تربیت انتقادی ، " زبان آموزش نولیبیرالی " ، ترجمه رحمان بوذری، مندرج در شماره ۳۳۹۵ روزنامه اعتماد، سال شانزدهم، شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۹۸.

^۶ - Fast Food Menu

کنند ، چون می ترسند شغل شان را از دست بدهند. مورد آخر شاید اصلی ترین موضوعی است که آزادی بیان و آزادی دانشگاهی را محدود می کند. به علاوه ، خیلی از این اساتید با چندر غاز حقوقی که می گیرند نمی توانند ماه را به آخر برسانند. بعضی هایشان حتی کوپن غذا^۷ می گیرند. اگر وضع اساتید دانشگاه ها از این قرار است و کارگران خدماتی محسوب می شوند، وضع دانشجویان چندان بهتر نیست و به شان مصرف کننده و مشتری تنزل یافته اند. به علاوه، نه فقط دانشجویان را با ارزش های رقابت جویانه ، خصوصی شده و بازار محور نو-آزادمنشی خفه کرده اند بلکه آنها را با این ارزش ها به شیوه های مختلف چزانده اند. در قالب شهریه های فوق العاده سنگین ، بدهی های نجومی به بانک هاو سایر نهادهای مالی و نبودن کاری مناسب. نو-آزادمنشی ، در مقام یک پروژه و جنبش نمی گذارد معلمان و سایرین شرایطی ایجاد کنند که به دانشجویان فرصت دهد دانش و شجاعت مدنی لازم را کسب کنند تا حس بیچارگی و کلبی مسلکی را نا مقبول و امید را عملی بیابند".

نکته ای که **ژیرو** در باب **زبان آموزش نو-آزادمنشی** می گوید تکان دهنده است : " نو-آزاد منشی نحوه استفاده از زبان را هم در آموزش و هم در جامعه سرورته کرده است. می کوشد گفتارهای مربوط به مردم سالاری آزاد منش را مصادره کند. گفتارهایی که به تدریج پیش پا افتاده شده اند، تا هم معانی شان محدود شود و هم از آنها در تقابل با معانی سنتی شان استفاده شود. به خصوص گفتارهای مربوط به حقوق بشر، عدالت، دآوری مستدل ، عاملیت انتقادی و خود مردم سالاری.

نو-آزاد منشان جنگی به راه انداخته نه فقط بر سر رابطه بین ساختارهای اقتصادی بلکه بر سر خاطره، کلمات، معنا و سیاست. کلماتی مثل آزادی را می گیرد و آن را به آزادی مصرف محدود می کند. نفرت می پراکند و مفاهیمی مثل نفع شخصی و نوعی فرد گرایی مفرط را به مقام یک عقل سلیم جدید می رساند. برابری فرصت ها یعنی درگیری در رقابت های بی رحمانه ، یک جور روحیه مبتنی بر جنگ همه با همه و بقای مناسب ترین شیوه رفتار. واژگان نو-آزادمنشی در خدمت خشونت است. چون قابلیت تحقق جمعی استعدادهای انسان را کم می کند. فهم موسع از آزادی را که اساس گسترش عاملیت انسان است، محدود می کند و تخیل اخلاقی را با تقلیل آن به نفع بازار و انباشت سرمایه تضعیف می کند. کلمات، خاطره، زبان، و معنا تحت سیطره نو-آزادمنشی به سلاحی بدل شده اند. مسلما نه رسانه ها و نه جریان های مترقی توجه کافی کرده اند به نحوه استعمار زبان توسط نو-آزادمنشی. چون هیچ یک از آنها توجه نکرده اند که بحران نو-آزاد اندیشی ، نه فقط بحرانی اقتصادی، بلکه بحران ایده هاست. آنها آموزش را نیروی اصلی سیاست قلمداد نکرده اند و این چنین محل تقاطع زبان، قدرت سیاست در بن انگاره^۸ نو-آزادمنشی را عمدتا نادیده انگاشته اند. وانگهی در دوره ای که فرهنگ شهروندی به کل در حال نابودی است، حوزه های عمومی رو به اضمحلال است و ظاهرا مفاهیم شهروندی مشترک منسوخ شده، کلماتی که از حقیقت می گوید، بی عدالتی را عیان می کنند و تحلیل های مستند انتقادی به دست می دهند نیز به تدریج از صحنه محو می شوند. این قضیه درگیری انتقادی با استفاده استعماری نو-

^۷ - Food Stamp Program

^۸ - Paradigm

آزادمنشی از زبان را دشوارتر می کند. در ایالات متحده توئیت های غیرعادی ترامپ، فقط حاکی از زمانه ای نیست که در آن دولت ها درگیر بیماری جعلیات بی پایان اند، بلکه در ضمن حاکی از نحوه کارکرد دولت ها در تحکیم تعلیم و تربیت کودک منسازانه است. هدف از این تعلیم و تربیت این است که با ضربه های ناگهانی هر روز پایگاه اجتماعی اش را برانگیزد و در عین حال به نوعی فرهنگ جنگ، ترس، تفرقه و حرص دامن بزند. جویری که منتقدانش را خلع سلاح کند."

افشاگری ژبرو در تحلیل رابطه نو-آزادمنشی و سواد آموزی عمومی نیز خواندنی است: "فوق نو-آزادمنشی در سیاست آمریکا طاعون بیسوادی عمومی و ریشه دار در این جامعه را عیان کرده، فساد نظام سیاسی را برملا کرده و نشان دهنده نوعی تاخیر است که دلایل آن به دهه ها قبل بر می گردد. در ضمن نشان می دهد تعلقات مدنی از بین رفته، فرهنگ مدنی نابود شده، حیات عمومی زوال یافته و هر گونه برداشتی از شهروندی مشترک تضعیف شده است. وقتی ذهنیت ها و اخلاق بازاری بر همه ابعاد جامعه حاکم می شوند، نهادهای مردم سالار و حوزه های عمومی کوچک می شوند، تازه اگر بالکل نابود نشوند. با از بین رفتن چنین نهادهایی از مدرسه های دولتی و رسانه های مستقل گرفته تا مراکز درمانی عمومی، گفتار ناظر به اجتماع، عدالت، برابری، ارزش های عمومی و موهبت مشترک هم رنگ می بازند. در عین حال در این دوران صرفا با عقل و حقیقت مخالفت نمی کنند، یا اینکه چنان که باید و شاید به کمک آنها دعاوی مستدل بیاورند. بلکه تصویر وارونه ای از حقیقت ارائه می کنند و آنرا به دنیای زهرآلود خبرهای دروغ ترامپ وا می گذارند. مثلا در دولت ترامپ زبان به یغما رفته، عقل و حقیقت بی ارج شده. کلمات و عبارات از هر گونه معنایی تهی شده یا به نقطه مقابل خود بدل شده، و همه اینها به وسیله تولید بی پایان **طوفان های توئیتری ترامپ** و نمایش کنونی **دلک فاکس نیوز**، این واقعیت ناگوار نشانگر شکستی است در قدرت تخیل مدنی، اراده سیاسی، و مردم سالاری برای همه. همچنین بخشی از یک سیاست است که جامعه را از هرگونه آرمان مردم سالارانه محروم می کند و هر گونه برداشتی از آموزش به عنوان یک موهبت عمومی را تحلیل می برد. چیزی که تحت سیطره نو-آزادمنشی می بینیم نه صرفا یک پروژه سیاسی برای تحکیم قدرت در دستان نخبگان مالی و شرکتی، بلکه بازسازی خود معنای سواد و آموزش نیز هست. دو موردی که برای ایجاد نوعی شهروندی آگاه و جامعه مردم سالار تعیین کننده است. در عصری که در آن سواد و تفکر برای نیروهای ضد مردم سالاری مسلط بر همه نهادهای مقتدر اقتصادی و فرهنگی ایالات متحده خطرناک به شمار می رود. حقیقت را مایه دردسر می پندارند، جهل را فضیلت قلمداد می کنند و داوری مستدل و تفکر انتقادی را خوار می شمارند و با خاک یکسان می کنند. تحت حکمرانی ساختمان عقل سلیم کذائی که این چنین برای همه عادی شده به سواد به دیده تحقیر می نگرند. کلمات به داده ها تقلیل یافته اند و فرقی میان علم و شبه علم نیست. جهل تنها اصل سازمان بخش جامعه امریکاست و رد پای تفکر انتقادی در فرهنگ بیش از پیش محو می شود. چهل سال حکمرانی نو-آزادمنشی به زبان خصلت نظامی داده، آنرا دو دستی تقدیم بوقچی های تبلیغاتی، بلاهت نمایشهای تلویزیونی و فرهنگ روشنفکری ستیزی کرده که از نظر سیاسی و فرهنگی شرم آور است و دستورش از کاخ سفید صادر می شود. این را بگذارید کنار فرهنگ سلبریتی پروری که زیست-بومی ایجاد می کند متشکل از چرت و پرت گوئی، بهت زدگی و سرگرمی های پر زرق و برق، به این ها اضافه کنید روشنفکرانی همچون **چردن پترسون** را که مخالف حوزه عمومی و مدافع نابرابری و لات بازی اند. جهل و ذهنیت جنگاوری را جزو نظم طبیعی می دانند و در عین حال امکان هر گونه حسی از عاملیت و امر سیاسی را سلب می کنند. در ضمن دم و دستگاه رسانه ها هم به این فرهنگ بی سوادی عامدانه

دامن می زنند و آن را باز تولید می کنند. رسانه هائی که با توهنات و نمایش خشونت کاسبی می کنند. در چنین شرایطی بی سوادى پدیده ای عادى و آموزش محور ، روایتی از **سیاست زامبی وار**^۹ نو-آزادمنشى می شود که کار آن عمدتاً زدودن ارزش های مردم سالار مناسبات اجتماعى و شفقت از ایدئولوژى ، سیاست گذاری و نهادهای مقتدرى است که اکنون زمام جامعه امریکا را در دست دارند. در عصر بی سوادى عامدانه نه فقط نبود یادگیرى ، نبود ایده ها یا دانش بلکه چیزهای بیشترى در جریان است. در ضمن حکمرانى بی سوادى عامدانه را نمى توان فقط به ظهور شبکه های اجتماعى جدید نسبت داد یا به فرهنگ یک شبه راه صد ساله رفتن و جامعه ای که از ارضای فوری نیازهای لذت می برد. بر عکس بی سوادى عامدانه پروژه ای سیاسى و آموزشى است که هسته اصلى یک ایدئولوژى شرکت محور دست راستى و مجموعه سیاست هائی را تشکیل می دهد که با خشونت می کوشند از مردم را سیاست زدائى کنند و آنها را با نیروهای اقتصادى و سیاسى نو-آزادمنش و نژادپرستى همراه کنند که برایشان فقر و فلاکت به ارمغان می آورند. در اینجا فقط با آنچه **اریل دورفمان** ، حماقت تبهکارانه می نامد سر و کار نداریم بلکه بیش از آن با اقدامات یک شکل بسیار مغرضانه از فاشیسم نو-آزادمنش قرن بیست و یکم و یک فرهنگ بی رحم طرفیم که در آن زبان بالاجبار در خدمت خشونت است و در عین حال یکریز به تخیل اخلاقى و تصور موهبت عمومى حمله می کند. در برهه تاریخى کنونى بیسوادى و جهل ظاهر جامعه ای را شکل می دهند که در آن اهمیت سواد عمومى هم در آموزش عالی و هم در کل جامعه این چنین کاهش یافته است".

هنرى ژيرو به عنوان یکى از نظریه پردازان معاصر پسا نوگرا ، با طرح نظریه انتقادى درصدد ارائه نوعى از تعلیم و تربیت است که در آن مسئله سیاست، اخلاق و فرهنگ از اهمیت خاصى برخوردار باشد. این ایدئولوژى که در بوق و کرنا می شود و مورد علاقه ثروتمندان است نشان می دهد روابط انسانى در ستیز و رقابت ، خلاصه شده است.

^۹ - کتاب **سیاست و فرهنگ زامبی** (با ترجمه فؤاد حبیبى و بهمن باینگانى) **ژیرو** به قول **عارف دیرلیک** استاد دانشگاه سینگهواى پکن، شاهد دیگرى است بر مطالبه دایمى **هنرى ژيرو** برای قسمى پداگوژى عادلانه، برابرى خواه و انتقادى علیه تحریف آموزش در خدمت قدرت اقتصادى، سیاسى و فرهنگى. کتاب حاضر را باید تمامى آن کسانى بخوانند که دغدغه پیامدهای تعرض نو-آزاد منشى به آموزش همگانى را دارند. **راجر. ای. سیمون** استاد دانشگاه تورنتو می نویسد : **هنرى ژيرو** در این کتاب با نقدى به جا و ضرورى از فرهنگ سیاسى ایالات متحد آمریکا، چگونگى زندگى مردم آمریکا در وضعیتی را نشان می دهد که **هانا آرن** زمانى آن را «دوران تاریک» نامیده بود، وضعیتی که در آن خشونت و قساوت بی مصرف شدن انسان در پس نور تاریک قسمى اقتدارگرایی فزاینده قلمرو عمومى پنهان شده است. نقد **ژیرو** که پر شور و شوق و تماماً مستدل است، به ارائه بینشى درباره آن شرایط سیاسى و آموزشى می پردازد که به تولید قسمى «سیاست زامبی» و همکارى آن با اشکال اقتدارگرایی می انجامد. در این رابطه، **ژیرو** آن چیزى را به تصویر می کشد که جهت بازسازی قسمى بینش مردم سالارى اجتماعى از دست رفته نیازمند دانستن آن هستیم.

نتیجه

لحن ژبرو در این مصاحبه حتی از موضع انتقادی یک پسا نوگرا ، تند روانه تر به نظر می رسد که تنه به تنه دیدگاه های کمتر همه جانبه نظریه پردازانی نظیر ایوان ایلیچⁱ در بن انگاره هائی نظیر مدرسه زدائی می زند. اما واقعیت این است که در شرایط کنونی در عصر پسا موسسان ، نهاد سازانⁱⁱ ، مصلحان ، بنیانگذاران و نمونه سازانⁱⁱⁱ و ترویج گران ، بخش آموزش که نیمی از تولید ناخالص ملی بسیاری از کشورها را می بلعد در گیر چنان بحران ناکارآمدی است که ناگزیر باید آماده ورود به عصری مشابه عصرنوزائی (رنسانس) در این حوزه ، شود. انسان دو زیست معاصر بر مبنای یک مدل نوین اما نامدون ارتباطی، که با مدل های پیشین خود فاصله ای نجومی دارد، سبکی از زندگی را اختیار کرده – یا به آن تن داده – که در آن آموزش ، نیاز به بازتعریف دارد. پژوهش در آموزش که کاندیدای حل این بحران به نظر می رسد شاید به وجود این تفاسیر کمابیش تندروانه نیاز دارد تا دچار محافظه کاری نشود و در حوزه پداگوژی آموزشی مناسب انسان معاصر- که با پیشیتیان خود فاصله ای بعید دارد و با آیندگان فاصله ای بعید تر- بن انگاره هائی جدید خلق کند ، بیازماید و بکارگیرد.

ⁱ- از منتقدین تند رو پیشین : ایوان ایلیچ انگلیسی (Ivan Illich: ۴ سپتامبر ۱۹۲۶ - ۲ دسامبر ۲۰۰۲)

یک نویسنده، فیلسوف و کشیش کلیسای کاتولیک اهل اتریش و یکی از منتقدان بارز فرهنگ غربی و نهادهای مدرن نظیر آموزش و پرورش، پزشکی، کار، مصرف انرژی، حمل و نقل و توسعه اقتصادی بود. او در سال ۱۹۲۶ در وین به دنیا آمد. پدر و مادر او یهودی و کاتولیک بودند. در ۱۹۴۲، خانواده او از دست نازیها فرار کرد. ایلیچ بعد از پایان جنگ در فلورانس زیست‌شناسی سلولی و کریستال‌شناسی، در رم الاهیات و فلسفه، و در آلمان تاریخ قرون وسطی خواند. او به یک

کشیش وابسته به کلیسای کاتولیک روم تبدیل شد و در ۱۹۵۱ به یک قصبه فقیر پورتوریگویی در شهر نیویورک فرستاده شد. در آنجا او بسیار موفق بود و در ۱۹۵۶ قائم‌مقام دانشگاه کاتولیک پورتوریگو شد. او صراحتاً راست‌کیشی کاتولیک پیش از شورای دوم واتیکان را نقد می‌کرد و مافوق‌های جدیدش از این مسئله چندان خشنود نبودند. او سال ۱۹۵۹ را در نقاط مختلف آمریکای جنوبی گذرانید و عاقبت در کورناواک مکزیک مستقر شد. او یک مرکز آزاد تحقیقاتی و آموزش زبان به نام مرکز مستندسازی بین‌فرهنگی تأسیس کرد که همانند برکلی و دهکده گرین‌ویچ به محیطی مناسب برای رشد تند روی دهه ۱۹۶۰ تبدیل شد. **ایوان ایلپیچ** در چند کتاب متوالی—ابزارهایی برای همشادزیستی (۱۹۷۳)، انرژی و مساوات (۱۹۷۴)، الهه انتقام پزشکی (۱۹۷۵)، به سوی تاریخچه نیازها (۱۹۷۸)، حق بی‌کاری سودمند (۱۹۷۸) و کار سایه (۱۹۸۱)؛ به نقد موازی پزشکی، حمل‌ونقل، قانون، روان‌درمانی، رسانه‌ها و سایر تخصص‌های خودجودان‌ساز پرداخت. نظام پزشکی بیمار تولید می‌کند؛ نظام قضایی موکل تولید می‌کند؛ نظام سرگرمی مخاطب تولید می‌کند؛ نظام حمل‌ونقل مسافر هرروزه تولید می‌کند (که همان‌طور که ایلپیچ دوست داشت تأکید کند، سرعت متوسط مسافر روزمره در سطح شهر از سرعت متوسط عابران پیاده یا دوچرخه‌سواران کمتر بود یا دست کم اگر احداث بزرگراه‌ها پیاده‌روی یا دوچرخه‌سواری را در این مسیرها غیرممکن نکرده بود، می‌توانست چنین باشد). طی این فرایند، این سامانه‌ها به ما طرز مناسب رفتار کردن را یاد می‌دهند؛ اما نکته به مراتب مهم‌تر این است که آن‌ها به ما یاد می‌دهند که چطور نیازهایمان را تعریف کنیم. «همان‌طور که هزینه تولید در کشورهای ثروتمند کاهش می‌یابد، تمرکز کار و سرمایه بر تشکیلات گسترده‌ای که هدفش مجهز کردن افراد به مصرف منضبطانه است» روزبه‌روز افزایش می‌یابد. از کتابهای شاخص او **مدرسه زدائی** است.

ⁱⁱ - از نهادسازان ایرانی : **میرزا حسن تبریزی** (۱۳ تیر ۱۲۳۰ تبریز - ۱۸ آذر ۱۳۲۳ قم) مشهور به **رُشدیه** از پیشقدمان نهضت فرهنگی ایران در سده قبل بود. وی نخستین مؤسس مدارس جدید در تبریز و دومین مدرسه در تهران (بعد از دارالفنون) بود، او را پدر فرهنگ جدید ایران نامیده‌اند. وی در سال‌های جنبش مشروطه، در میان اعضای انجمن باغ میکرده قرارداداشت. حاجی میرزا حسن رشدیه با توصیه و مشورت پدرش که از روحانیان بود تصمیم گرفت که به جای رفتن به نجف و خواندن درس طلبگی روانه استانبول و مصر و بیروت گردد و آموزگاری نوین را یاد بگیرد. او به بیروت رفت و در آنجا سبک نوین آموزش الفبا و دروس جدید مانند حساب و هندسه و تاریخ و جغرافیا را آموخت. سپس در تفلیس مشغول به کار شد. هنگام بازگشت ناصرالدین شاه از سفر فرنگ، رشدیه طرح‌های آموزشی خود را ارائه کرد و شاه او را مأمور کرد که به ایران آمده و همین سبک را در شهرهای ایران راه‌اندازی کند.

ⁱⁱⁱ - از نمونه سازان ایرانی : **سیده توران میرهادی خمارلو** (زاده ۲۶ خرداد ۱۳۰۶ در شمیران - درگذشته ۱۸ آبان ۱۳۹۵) در تهران استاد ادبیات کودک، نویسنده و کارشناس آموزش و پرورش و شخصیت برجسته فرهنگی است. میرهادی بیش از شصت سال در گستره آموزش و پرورش و فرهنگ و ادبیات کودکان کوشید و در این راه یکی از چهره‌های تأثیرگذار

سده کنونی ایران است. او به همراه همسرش محسن خمارلو به مدت ۲۵ سال مجتمع آموزشی تجربی فرهاد یا مدرسه فرهاد را از سال ۱۳۳۴ (خورشیدی) تا ۱۳۵۹ (خورشیدی) اداره کرد. این مجتمع یکی از آموزشگاه‌های تجربی و الگو واره ایران بود که هدفها و کارکردهای آموزش و پرورش مدرن در آن تجربه و ارزیابی می‌شدند. توران میرهادی همچنین یکی از بنیان‌گذاران شورای کتاب کودک است و از سال ۱۳۵۸ (خورشیدی) سرپرستی تدوین و تألیف فرهنگنامه کودکان و نوجوانان را نیز برعهده داشته‌است. میرهادی را «مادر ادبیات کودک و نوجوان در ایران» خوانده‌اند.